



امیرالمؤمنین(ع) جامع ولایت و نبوت همه اولیاء و انبیاء است

اعوانی گفت: به تصریح علما و عرفای اسلامی علی بن ابیطالب(ع) جامع نبوت و ولایت همه اولیاء و انبیاء است. به تعبیر ابن عربی، فبعد رسول الله(ص) علی بن ابیطالب(ع) امام العالمین و سرالانبیاء اجمعین است.

اعوانی گفت: به تصریح علما و عرفای اسلامی علی بن ابیطالب(ع) جامع نبوت و ولایت همه اولیاء و انبیاء است. به تعبیر ابن عربی، فبعد رسول الله(ص) علی بن ابیطالب(ع) امام العالمین و سرالانبیاء اجمعین است.

به گزارش خبرنگار مهر، در عمق اندیشه‌های مولانا جنبه‌ای از معرفت، محبت و تبعیت از امام علی(ع) و آل علی نهفته است که با اساس تشیع به معنا و مفهوم عام، قابل تطبیق است. در مثنوی به پیروی از ولایت و ضرورت معرفت به اهل بیت(ع) تأکید شده و مولانا بر اهمیت انسان کامل و ضرورت پیروی از مرشد و شیخ و قطب - که معادل اصطلاح امام در علم کلام و ولی یا اولی الامر در قرآن است - تأکید بسیار دارد. مثلاً در دفتر ششم مفاد حدیث نبوی را در باب حضرت علی طرح کرده، در مورد ولایت حضرت می‌گوید: گفت هر کو را منم مولا و دوست/ ابن عَم من علی مولای اوست. به این ترتیب، مثنوی مولوی با اصل ولایت علی(ع) آغاز می‌شود و پایان می‌یابد.

به مناسبت سالروز میلاد خجسته علی ابن ابیطالب(ع)، در گفت‌وگو با دکتر غلامرضا اعوانی، رئیس هیئت مدیره انجمن حکمت و فلسفه ایران و استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، ابعادی از نظر مولانا در مورد ولایت امیرالمؤمنین(ع) بررسی شد که اکنون از نظر شما می‌گذرد؛

*آقای دکتر! در ابتدا بفرمائید به لحاظ مستندات قرآنی و عقلی چرا باید بعد از ختم نبوت، امام وجود داشته باشد تا در راه خداپرستی به مردم راهنمایی و کمک کنند؟

قرآن مجید در آیات مختلف خود را به عنوان کتاب حکمت و حضرت رسول(ص) و همه انبیاء(ع) را به عنوان معلم حکمت معرفی کرده است. قرآن کریم پیامبر(ص) را «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» معرفی کرده و این مطلب بارها به تعبیرات مختلف در این کتاب مقدس آمده است. در قرآن تصریح شده که خداوند از همه پیامبران(ع) میثاق گرفت که در ازای حکمتی که به آنها آموخته، به پیامبری که در آخرالزمان خواهد آمد و خاتم النبیین(ص) خواهد بود، اقرار و اذعان کنند.

بین امر معقول و امر محسوس، همواره باید واسطه‌ای باشد تا اتصال و ارتباط میان آنها امکان تحقق یابد. قرآن از این جهان واسطه، تحت عنوان برزخ یاد می‌کند. «مَرْجَ الْبَحْرِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». این واسطه که از منظر دیگر همان واسطه بین خدا و مخلوقات است، تعیین اول است که از آن به عقل اول یا حقیقت محمدیه تعبیر می‌شود. حضرت رسول وجودی زمینی داشته است و از طرف دیگر، یک حقیقت آسمانی دارد که ابدی و ازلی است و با رحلت ایشان به پایان نمی‌رسد. حضرت رسول(ص) ختم نبوت هستند، اما این پایان راه دین اسلام نیست، چون ولایت باقی است، بعد از حضرت رسول(ص) دوره آغاز ولایت است و باطن نبوت که ولایت است، بر ظهور دور ولایت است.

*حال امام چگونه انتخاب می‌شود، یعنی بعد از حضرت رسول(ص)، شخصی که ویژگیهای امام و رهبری جامعه اسلامی را داشته باشد، چه کسی است؟

باید توجه کرد که وارث حکمت انبیاء کیست و آیا هر کسی می‌تواند وارث این حکمت باشد؟ آن کسی وارث این حکمت می‌تواند باشد که از حیث معنا و حقیقت، وارث رسول الله(ص) باشد؛ امام علی(ع) در درجه نخست، وصی رسول خدا(ص) شناخته می‌شود. امام علی(ع) کسی است که پیامبر(ص) درباره ایشان فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها»؛ به مدینه نمی‌توان وارد شد مگر از در آن؛ کلید در شهر علم، در دست علی(ع) است. این به جهت آن است که ایشان ولی الله اعظم، رأس ولایت و صاحب ولایت مطلقه الهیه هستند. تنها علی(ع) و فرزندان او می‌توانند وارث حکمت پیامبر(ص) باشد و آنها هستند که قرآن ناطق هستند.

بنابراین هر که از ایمان و ولایت الهی بهره دارد، به همان میزان از حکمت بهره دارد. به همین جهت است که حکمت در سرزمین تشیع رشد پیدا کرده است. اگر سیر حکمت در جهان اسلام را دنبال کنیم، مشاهده می‌کنیم که این سیر حکمت در بلاد دیگر اسلامی نبوده و آنان همه مخالف حکمت بودند، زیرا همگی مخالف عقل بودند؛ عقلی که در قرآن و کلام ائمه معصومین(ع) آن همه مورد تأکید قرار گرفته است.

هدایت الهی که در تعالیم و کلمات حضرت امیرمؤمنان علی(ع) به عنوان جانشین و خلیفه رسول الله (ص)، تالی تلو پیامبر(ص) و قرآن ناطق و ناطق به حق بوده، به جامعه اسلامی منتقل شده است، البته حکیم یکی از نامهای خداوند است و اختصاص به قوم خاصی ندارد. خداوند همه اقوام را آفریده و آنان را هدایت کرده و انبیاء(ع) و اولیاء و حکما در هر جا که بوده‌اند، از حکمت بهره داشته‌اند. کلمه قرآن جامع حکمت است و پیامبر(ص) خود فرموده است که «اوتیت جوامع الکلم». بنابراین قرآن يك دید بسیار جهانی دارد و حکمت‌های دیگر را نفی نمی‌کند و در پرتو تعالیم ائمه اطهار(ع) و خاصه در رأس آنها علی(ع)، جریان عمیق و دقیقی بنام حکمت الهی در جهان اسلام به منصفه ظهور رسیده که تا به امروز هم آثار و برکات آن را می‌بینیم.

اعوانی

ابن عربی در فتوحات در فص سلمان در تفسیر حدیث «سلمان منا أهل البيت(ع)»، در مورد اهل بیت(ع) و مقام آنها مفصل صحبت می‌کند. ابتدا در مورد مقام و علوم سلمان صحبت می‌کند و بعد می‌گوید این سلمان از اهل بیت(ع) است، پس مقام اهل بیت(ع) تا کجاست؟! ابن عربی در این بخش تمام آیاتی را که شیعه معتقد است در مقام اهل بیت(ع) نازل شده، آورده و تفسیر می‌کند.

آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را می‌آورد و به تفصیل در این مورد صحبت می‌کند و می‌گوید پیامبر(ص) يك چیز از ما خواسته و آن ولایت و دوستی اهل بیت(ع) است و تأکید می‌کند که ما باید این خواسته رسول‌الله(ص) را که در واقع خواسته خداوند بوده و از زبان حضرت رسول(ص) بیان شده، اجابت کنیم «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ: بگو هر مزدی که از شما خواستم از آن خودتان» این ولایت برای به کمال رساندن ماست. پس ما باید برای رضای حضرت رسول(ص) هر کاری را برای محبت اهل بیت(ع) انجام دهیم.

*از دیدگاه عرفا، ولی اعظم و نخستین ولی بعد از حضرت رسول(ص) کیست؟

از حضرت رسول(ص) منقول است که فرمودند: «من أراد أن ينظر إلى نوح في عزمه و موسى في علمه و عيسى في ورعه فليُنظر إلى علي بن ابيطالب(ع)؛ اگر کسی بخواهد به نوح(ع) در تصمیمی (شکست‌ناپذیر) که داشت و به موسی(ع) در علمش و به عیسی(ع) در ورعش بنگرد، علی بن ابیطالب(ع) را ببیند». یعنی ایشان جامع نبوت و ولایت همه اولیاء و انبیاء است یا به تعبیری که ابن عربی دارد، «فبعد رسول الله(ص) علی بن ابیطالب(ع) امام‌العالمین و سرالانبیاء اجمعین است و این مقام همه ائمه(ع) و اولیاء است، بعد از ائمه(ع) علما هستند که اگرچه به حد آنها نیستند ولی ولایت دارند. همچنین ابن عربی در آثارش در مورد حضرت مهدی(عج) هم مطالبی دارد که وارد این بحث نمی‌شوم.

*بیشتر عرفای اسلامی مانند مولانا عاشق امام علی(ع) و دیگر ائمه هستند!

عرفا استثنائاً قائل به ولایت هستند و به شیعه خیلی نزدیک هستند اما شیعه کلامی نیستند. اگر باطن شیعه ولایت باشد، همه عرفا قائل به ولایت و سالک راه ولایت هستند و بنابراین ائمه(ع) را نمونه اعلای ولایت می‌دانند. همه عرفا این گونه هستند، مثلاً کتاب فتوحات ابن عربی را ببینید که در مورد ائمه(ع) ما چه می‌گوید در بسیاری از جاهای کتاب به امام جعفر صادق(ع) و ... اشاره دارد. در فص سلمان در تفسیر حدیث «سلمان منا أهل البيت(ع)»، در مورد اهل بیت(ع) و مقام آنها مفصل صحبت می‌کند. ابتدا در مورد مقام و علوم سلمان صحبت می‌کند و بعد می‌گوید این سلمان از اهل بیت(ع) است پس مقام اهل بیت(ع) تا کجاست؟!

در مورد سلمان می‌گوید که ایشان دارای علم لدنی و ... است که کس دیگری این مقام و علم را ندارد و در پایان بحث می‌گوید: ای مسلمانان ببینید! اگر کسی که منسوب به اهل بیت(ع) است این مقام را دارد خود اهل بیت(ع) چه مقامی دارند؟! و در آثار دیگر هم وارد این مباحث می‌شود که اگر همه این موارد را که در مدح اهل بیت(ع) می‌گوید جمع‌آوری کنیم یک کتاب می‌شود. عرفایی که خدمتتان عرض کردم کلامی نیستند تا مباحث را کلامی ببینند، بلکه آنها ولایت عرفانی یعنی سلوک ولایت نه قول به ولایت را معتقدند. انسان باید سالک باشد تا همان راهی را برود که ائمه(ع) می‌روند.

*مولانا که اشعاری مهمی در مدح مقام و منقبت امام علی(ع) دارد!

بله! ایشان اشعاری درباره امام علی(ع) دارد که به نظرم از لحاظ معنا بسیار بلند است، یعنی اشعاری که او درباره امام علی(ع) گفته به نظرم زیباترین اشعاری است که درباره امام علی(ع) در طول تاریخ گفته شده است. خیلی از افراد هستند که مدح و غلو می‌کنند اما کسی که وجود حضرت علی(ع) را از نظر معنوی تحلیل کند و شخصیت الهی ایشان را تفسیر و صفاتی را که در

صحابه دیگر نبوده به آن اندازه درک و به زبان شعر بیان کند؛ در واقع کاری بس شگرف است و مولانا این کار را به بهترین وجهی انجام داده است.

می دانید که حضرت امیر(ع) با عمر بن عبدود جنگی کرد و وقتی دشمن، خود را شکست خورده دید، آب دهنی را به روی مبارک ایشان انداخت. مولانا در این باره شعری در حدود دویست بیت دارد و مقام معنوی حضرت را آنچنان وصف کرده که در تمام تاریخ حضرت این گونه وصف نشده است. به کتاب شریف مثنوی جلد اول اشاره می‌کنم؛ در اواخر جلد اول در آنجایی که تحت عنوان خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین(ع) می‌نویسد: از علی آموز اخلاص عمل / شیر حق را دان مطهر از دغل* در قضا بر پهلوانی دست یافت / زود شمشیری بر آورد و شتافت* او خدو انداخت بر روی علی / افتخار هر نبی و هر ولی* آن خدو زد بر رخی که روی ماه / سجده آرد پیش او در سجده گاه* در زمان انداخت شمشیر آن علی / کرد او اندر غزایش کاهلی.

اعوانی

همین طور بقیه داستان را بیان می‌کند و وقتی به وصف حضرت(ع) می‌رسد، می‌گوید: در شجاعت شیر ربانیستی / در مروت خود که داند کیستی* در مروت ابر موسایی به تیه / کامد از وی خوان و نان بی شبیه* ای علی که جمله عقل و دیده‌ای / شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای* تیغ حلمت جان ما را چاک کرد/ آب علمت خاک ما را پاک کرد* بازگو دانه که این اسرار هوست / زان که بی شمشیر کشتن کار اوست. همین طور ادامه می‌دهد و می‌گوید: باز گو ای باز عرش خوش شکار / تا چه دیدی این زمان از کردگار* چشم تو ادراک غیب آموخته / چشم‌های حاضران بردوخته*... راز بگشا ای علی مرتضی / ای پس از سوءالقضا حسن‌القضاء* یا تو واگو ز آنچه عقلت یافته است / یا بگویم آنچه بر من تافته است* از تو بر من تافت پنهان چون کنی / بی‌زبان چون ماه پرتو می‌زنی* لیک اگر در گفت آید قرص ماه / شب روان را زودتر آرد به راه.

یعنی حضرت را باز عرش الهی می‌داند که تا عرش الهی سیر کرده است. حضرت را به بازی تشبیه کرده که در پیرامون عرش الهی در پرواز است. ماه، شب‌روان را هدایت می‌کند اگر ماه زبان هم داشته باشد زودتر گمشدگان را هدایت می‌کند، چون حضرت رسول(ص) خورشید و حضرت امیر(ع) هم ماه ولایت است. مولانا حضرت را به ماه تشبیه می‌کند که نور ولایتش بر مولانا تافته و پرتو عالم‌تاب آن همه جا را روشن کرده است و اگر به زبان بیاید رهروان راه حقیقت را بهتر هدایت کند.

مولانا در ادامه می‌گوید: چون تو بابی آن مدینه علم را / چون شعاعی آفتاب حلم را* باز باش ای باب بر جویای باب / تا رسد از تو قشور اندر لباب* باز باش ای باب رحمت تا ابد / بارگاه ما له کفوا احد. مولانا اشاره دارد به حدیث نبوی «أنا مدینه العلم و علی بابها» مولا حضرت علی(ع) را نمونه جوانمردی و فتوت می‌داند. او صف‌شکنی است که یک تنه کار صدها هزار نفر را انجام می‌دهد. بازگو ای باز پر افروخته / باشد و با ساعدش آموخته* باز گو ای باز عنقاگیر شاه / ای سپاه اشکن به خود نی با سپاه* امت وحدی یکی و صد هزار / باز گو ای بنده بازت را شکار*

مولانا معتقد است امیرالمؤمنین(ع) پهلوانی است که از سر هوای نفس برخاسته است و شمشیر زدن او فقط برای حق است. گفت من تیغ از پی حق می‌زنم / بنده حقم نه مأمور تنم* شیر حقم نیستم شیر هوا / فعل من بر دین من باشد گوا* رخت خود را من زده برداشتم / غیر حق را من عدم پنداشتم* جز به باد او نجند میل من / نیست جز عشق احد سر خیل من* تیغ حلمم گردن خشمم زدست / خشم حق بر من چو رحمت آمدست* غرق نورم گرچه سقم شد خراب / روضه گشتم گرچه هستم بو تراب.

به نظر مولانا حضرت علی(ع) قاتل خود را می‌شناسد و بر او رحمت می‌آورد و نوش لطف را به جای مهرینش می‌نشاند و هرگز بر او خشم نمی‌گیرد. باز رو سوی علی و خونیش / و آن کرم با خونی و افزونیش* گفت خونی را همی بینم به چشم / روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم* زانک مرگم همچو من خوش آمدست / مرگ من در بعث چنگ اندر زدست* مرگ بی مرگی بود ما را حلال / برگ بی برگی بود ما را نوال* ظاهرش مرگ و به باطن زندگی / ظاهرش ابتر نهان پابندگی* چون مرا سوی اجل عشق و هواست / نهی لا تلقوا بایدیکم مراست*

از نظر مولانا حضرت علی(ع) مظهر کامل حق و عدالت است. او را «ترازوی احدخو» می‌خواند. تو ترازوی احدخو بوده‌ای / بل زبانه هر ترازو بوده‌ای* من غلام آن چراغ چشم‌جو / که چراغت روشنی پذیرفت از او* من غلام موج آن دریای نور / که چنین گوهر بر آرد در ظهور*

امیرمؤمنان علی(ع) از نظر مولانا با آن همه شجاعت، مظهر صبر و حلم و بردباری است و تیغ تیز حلم او بس برنده‌تر از شمشیر اوست. تیغ حلمت جان ما را چاک کرد / آب علمت خاک ما را پاک کرد* او به تیغ حلم چندین خلق را / واخرید از تیغ چندین خلق را* تیغ حلم را از تیغ آهن تیزتر / بل زصد لشکر ظفرانگیزتر. به هر حال این موضوع را در بیش از دویست بیت سروده است که مولانا درباره هیچ کسی به این زیبایی شعر نگفته و واقعا مقام معنوی حضرت امیر(ع) را به زیبایی مجسم کرده است.

*دیگر عرفای اسلامی در مورد ائمه(ع) چه دیدگاهی دارند؟

شیخ علاءالدوله سمنانی نقل می‌کند که از او پرسیدند شما چگونه مقایسه می‌کنید بایزید بسطامی را با امام جعفر صادق(ع). او جواب داده است با اینکه بایزید خیلی مقام داشته، اما اگر در زمان امام جعفر صادق(ع) بود کفش ایشان را جفت می‌کرد یا اینکه خودش را شایسته نمی‌دید که کفش آن حضرت را جفت کند. این گونه است صاحبان مقام ولایت، مراتب ولایت را می‌دادند و این چیزی که بعضی از عوام به عرفا نسبت می‌دهند درست نیست؛ این بهتان و افتراست و بهتان و افترا در دین پسندیده نیست.

عرفا خیلی به ائمه و اهل بیت(ع) احترام دارند، اما دوران زندگی آنها، زمان و دوره خاصی بوده و نمی‌توانستند مسائل را بگویند و افشا کنند. چرا که دوره، دوره تعصب بوده است، مثلاً دو بار قصد جان ابن عربی را کردند. به هر تقدیر همه عرفا در سیر خودشان ارادت خاصی به اهل بیت(ع) داشتند و نه تنها قائل به ولایت بودند، بلکه عرفان، سلوک ولایت و معرفتی است که از طریق سلوک اطوار ولایت حاصل می‌شود.

ولایت علم‌آور است و معرفت می‌آورد، در حدیث آمده است که خداوند هیچ ولی را جاهل قرار نداده است، در واقع ولی عارف است و به نور الهی می‌بیند. حضرت رسول(ص) می‌فرماید: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست مؤمن بترسید که چیزها را با نور خدا مینگرد.» تا چه برسد به ولی خدا که ولایت اطوار عالیه ایمان است و ولی همه چیز را به نور خدا می‌بیند و از هوای نفس برخاسته و صفات و وجود او الهی شده است و به نور حق می‌بیند. بنابراین عرفا با نور دیگری ائمه(ع) را می‌بینند و به صورت اشاره در کتب آنها هست، اشاراتی که کاملاً بیان می‌کند که آنها چه احترامی به اهل بیت(ع) داشتند.